

پرش ها و پانچ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه‌ها شعی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

۱. احکام؛ وضو، غسل و تیمم
۲. مقدمات؛ حجت؛ کتاب خداوند؛ تفسیر قرآن؛ تفسیر برخی آیات قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده: علی

پرسش

منظور از «کعبین» در آیهی وضو چیست؟ مسح پا تا کدام قسمت از پا واجب است؟

تاریخ: ۱۴۰۳/۱۱/۲۴

پاسخ

بیشتر مسلمانان، مراد از «کعبین» در آیهی وضو را دو برآمدگی می‌دانند که در طرف راست و چپ مچ پا قرار دارد، ولی شیعه، آن را یک برآمدگی می‌داند که در وسط پا، بین مچ و انگشتان، قرار دارد و به نظر می‌رسد که حق با بیشتر مسلمانان است؛ به شش دلیل که در زیر بیان می‌کنیم:

یکم اینکه «کعب» در لغت، به معنای برآمدگی است و تبعاً «کعبین» در آیهی وضو، به معنای دو برآمدگی در پاهاست که قاعداً آشکار هستند؛ چراکه اگر آشکار نبودند، خداوند حکیم، حکمی همگانی و روزمره مانند وضو را به آن دو مقید نمی‌ساخت و اگر مقید می‌ساخت، درباره‌ی آن دو توضیح می‌داد، تا بر بیشتر مسلمانان پوشیده نمانند؛ چنانکه فرموده است: **«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»**^۱؛ «هرآینه قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم» و فرموده است: **«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»**^۲؛ «تا هر کس هلاک می‌شود با آگاهی هلاک شود و هر کس نجات می‌یابد با آگاهی نجات یابد» و روایت شده است: **«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُخَاطَبَ خَلْقَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ»**^۳؛ «خداوند هرگز خلقتش را با چیزی که نمی‌داند خطاب نمی‌کند». بنابراین، مراد او از «کعبین» در آیهی وضو، دو برآمدگی آشکار در پاهاست و شکی نیست که آشکارترین دو برآمدگی در پاها، دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ است که به آسانی دیده می‌شوند، نه یک برآمدگی موجود در وسط پا که برجستگی کمتری دارد، تا حدی که گاه دیده نمی‌شود و محدوده‌ی آن مشخص نیست.

۱. القمر / ۱۷

۲. الأنفال / ۴۲

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۷۸

این به معنای ارتکاز یا تبادر دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ به عنوان «کعبین» است که معیار مهمی برای تشخیص مراد محسوب می‌شود، بلکه با توجه به اصالت ظهور، حجتی کافی است و این نکته‌ی بدیعی است که علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به آن توجه داده است؛ چنانکه یکی از یارانش ما را خبر داد، گفت:

«دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ وَمَعِيَ صَبِيٌّ لِي، فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْكَعْبَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَى الصَّبِيِّ وَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَرِنِي كَعْبَيْنِ فِي قَدَمَيْكَ! فَنَظَرَ الصَّبِيُّ إِلَيَّ قَدَمَيْهِ يَبْحَثُ عَنْهُمَا، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْعَظْمَيْنِ النَّاشِزَيْنِ فِي طَرَفَيِ الْمَفْصَلِ، فَأَقْبَلَ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ وَقَالَ: تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ يَعْلَمُهُ صَبِيٌّ؟ قُلْتُ: مَا قُلْتُ لَهُ هَذَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: صَدَقْتَ، الْكَعْبَانِ ظَاهِرَانِ، يَجِدُهُمَا الصَّبِيُّ وَالْأَعْمَى، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُجِيلَكُمُ إِلَى مَا بِهِ خَفَاءٌ، قُلْتُ: فَلِمَ اخْتَلَفَ النَّاسُ؟ قَالَ: لِأَخْبَارِ الْأَحَادِ، وَلَوْ تَرَكُوا وَكَتَبَ اللَّهُ لَمْ يَخْتَلِفُوا»؛ «بر منصور وارد شدم در حالی که کودکی به همراهم بود، پس از او درباره‌ی کعبین (دو برآمدگی در پاها) پرسیدم، پس به کودک روی نمود و فرمود: پسر، دو برآمدگی را در پاهایت به من نشان بده! پس کودک به پاهایش نگریست و به دنبال برآمدگی می‌گشت، پس دستش را بر دو برآمدگی در دو طرف مفصل گذاشت، پس منصور به من روی نمود و فرمود: از من درباره‌ی چیزی می‌پرسی که کودک آن را می‌داند؟! گفتم: من به او نگفتم، فدایت شوم! فرمود: راست گفتم، دو برآمدگی در پاها آشکار هستند، به نحوی که کودک و نابینا آن دو را پیدا می‌کنند و خداوند هرگز شما را به چیزی که پوشیدگی دارد ارجاع نمی‌دهد، گفتم: پس مردم به خاطر چه اختلاف کردند؟! فرمود: به خاطر اخبار آحاد و اگر با کتاب خداوند تنها گذاشته می‌شدند، اختلاف نمی‌کردند».

دوم اینکه قرآن به زبان عربی گویا نازل شده؛ چنانکه فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱؛ «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که شما فهم کنید» و فرموده است: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»^۲؛ «با زبان عربی گویا». بنابراین، برای فهم معانی الفاظ قرآن، باید به عالمان زبان عربی مراجعه کرد و بزرگ‌ترین عالمان زبان عربی مانند خلیل بن احمد (د. ۱۷۰ ق)^۳،

۱. یوسف / ۲

۲. الشعراء / ۱۹۵

۳. العین للخلیل بن أحمد الفراهیدی، ج ۱، ص ۲۰۷

ابو زید انصاری (د. ۲۱۵ق)^۱، کراع النمل (د. ۳۰۹ق)^۲، زجاج (د. ۳۱۱ق)^۳، نحاس (د. ۳۳۸ق)^۴، ازهری (د. ۳۷۰ق)^۵، جوهری (د. ۳۹۳ق)^۶، ابو هلال عسکری (د. حدود ۳۹۵ق)^۷، ابن فارس (د. ۳۹۵ق)^۸، ابن سیده (د. ۴۵۸ق)^۹، صحاری (د. ۵۱۱ق)^{۱۰}، ابن اثیر (د. ۶۰۶ق)^{۱۱} و بسیاری دیگر، گفته‌اند که «کعبین» در پاها، دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ است و برخی از آنان مانند اصمعی (د. ۲۱۶ق) تصریح کرده‌اند که به برآمدگی موجود در وسط پا، کعب گفته نمی‌شود^{۱۲} و این نکته‌ی مهمی است که علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی با استناد به شعری کهن که در زمان نزول قرآن سروده شده، به آن توجه داده است؛ چنانکه یکی از یارانش ما را خبر داد، گفت:

«سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْكَعْبِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَظْمٍ طَرَفِي السَّاقِ، وَقَالَ: هَذَا هُوَ الْكَعْبُ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ أَبِي كَبِيرٍ: "وَإِذَا يَهُبُّ مِنَ الْمَنَامِ رَأَيْتَهُ ... كَرْتُوبٍ كَعْبِ السَّاقِ لَيْسَ بِزُمْلٍ"؟^{۱۳} قُلْتُ: فَمَا هَذَا الَّذِي فِي ظَهْرِ الْقَدَمِ؟ قَالَ: هَذَا هُوَ الْعَيْرُ، وَلَيْسَ بِالْكَعْبِ»؛ «از منصور درباره‌ی کعب پرسیدم، پس دست خود را بر استخوان دو طرف ساق گذاشت و فرمود: این کعب است، آیا سخن ابو کبیر [د. حدود ۱۰ق] را نشنیده‌ای که می‌گوید: "و چون از خواب بر می‌خیزد او را می‌بینی که چون کعب ساق راست و استوار است و سست نیست؟" گفتم: پس این چیزی که روی پا قرار دارد چیست؟ فرمود: این غیر است و کعب نیست».

گواه دیگر این معنا، تعبیر رایج و قدیمی در میان عرب است که از باب دعای خیر می‌گویند: «أَعْلَى اللَّهِ كَعْبُهُ»؛ «خداوند کعب او را بالا قرار دهد»؛ یعنی او را زنده و سالم نگاه دارد؛

۱. مشارق الأنوار علی صحاح الآثار للقاضي عياض، ج ۱، ص ۶۷۸
۲. المنتخب من كلام العرب لكراع النمل، ص ۷۱؛ المنجد في اللغة لكراع النمل، ص ۵۷
۳. معاني القرآن وإعرابه للزجاج، ج ۲، ص ۱۵۳
۴. معاني القرآن للنحاس، ج ۲، ص ۲۷۴
۵. تهذيب اللغة للأزهري، ج ۱، ص ۲۱۱
۶. الصحاح للجوهري، ج ۱، ص ۲۱۳
۷. التلخيص في معرفة أسماء الأشياء لأبي هلال العسكري، ص ۷۲
۸. مجمل اللغة لابن فارس، ص ۷۸۷؛ مقاييس اللغة لابن فارس، ج ۵، ص ۱۸۶
۹. المخصص ابن سيدة، ج ۵، ص ۸۳؛ المحكم والمحيط الأعظم لابن سيدة، ج ۱، ص ۲۸۵
۱۰. الإبانة في اللغة العربية للصحاري، ج ۴، ص ۱۲۸
۱۱. النهاية في غريب الحديث والأثر لابن الأثير، ج ۴، ص ۱۷۸
۱۲. بنگرید به: تهذيب اللغة للأزهري، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الصحاح للجوهري، ج ۱، ص ۲۱۳؛ التفسير البسيط للواحدي، ج ۷، ص ۲۷۴؛ تهذيب الأسماء واللغات للنووي، ج ۴، ص ۱۱۵.
۱۳. الشعر والشعراء لابن قتيبة، ج ۲، ص ۶۶۱؛ جمهرة اللغة لابن دريد، ج ۱، ص ۲۵۳؛ نقد الشعر لقدامة بن جعفر، ص ۲۹؛ تهذيب اللغة للأزهري، ج ۱۴، ص ۱۹۸؛ الغريبين في القرآن والحديث لأبي عبيد الهروي، ج ۳، ص ۷۱۰؛ شرح ديوان الحماسة للمرزوقي، ص ۶۸؛ المخصص لابن سيدة، ج ۱، ص ۱۷۶



زیرا شخص هنگامی که می‌میرد یا در بستر بیماری می‌افتد، استخوان پایین ساقش به زمین می‌چسبد یا نزدیک می‌شود، در حالی که استخوان روی پایش از زمین جدا می‌شود و بالا قرار می‌گیرد و با این وصف، مراد از کعب، نمی‌تواند استخوان روی پا باشد، بلکه می‌تواند استخوان پایین ساق باشد و گواه دیگر این معنا، تعبیر «به کعب افتاده زدن» است که در جنگ برای آگاهی از زنده بودن یا مرده بودن او انجام می‌شده؛ چنانکه در کتب سیره و مغازی آمده است: «وَقَعَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلَمَةَ جَرِيحًا، فَضْرِبَ كَعْبُهُ، فَلَا يَتَحَرَّكُ»^۱؛ «محمد بن مسلمة مجروح بر زمین افتاد، پس به کعبش زدند و تکان نخورد» و آمده است: «قَاتَلَ بَشِيرٌ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى ضُرِبَ كَعْبُهُ، وَقِيلَ: قَدْ مَاتَ»^۲؛ «بشیر به سختی جنگید، تا اینکه به کعبش زدند و گفتند که مرده است»؛ با توجه به اینکه مراد، زدن به برآمدگی بیرونی ساق پا بوده که بر زمین قرار داشته، نه زدن به برآمدگی روی پا که در هوا معلق بوده است و کسی به آن نمی‌زند!

سوم اینکه از سخن خداوند که «کعب» را به صورت مثنی آورده است، دانسته می‌شود که در هر پا دو کعب وجود دارد، نه یک کعب؛ چراکه اگر در هر پا یک کعب وجود داشت، آن را به صورت جمع می‌آورد؛ مانند «مَرْفَق» به معنای آرنج که در هر دست یکی وجود دارد و خداوند آن را به صورت جمع آورده و فرموده است: «مَرَافِقٍ»؛ با توجه به اینکه او حکیم است و تعبیر خود را بدون دلیل تغییر نمی‌دهد و دلیل دیگری جز این برای تغییر مذکور یافت نمی‌شود.

چهارم اینکه از نظر طب، برآمدگی‌های موجود در طرف راست و چپ مچ، واقعاً دو برآمدگی هستند که «قوزک داخلی و خارجی» نامیده می‌شوند و از این رو، می‌توانند مصداق «کعبین» باشند، ولی برآمدگی موجود در وسط پا، واقعاً نه یک برآمدگی است تا بتواند مصداق «کعب» باشد و نه دو برآمدگی تا بتواند مصداق «کعبین» باشد، بلکه سه برآمدگی با نام‌های «میخی داخلی»، «میخی میانی» و «میخی خارجی» است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و با این وصف، از نظر کسی که عالم به خلقت است، نمی‌توانند مصداق «کعب» یا «کعبین» باشند.

پنجم اینکه روایات متواتر و مشهوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که نشان می‌دهد مراد از «کعبین»، دو برآمدگی پایین ساق است، نه یک برآمدگی روی پا؛ مانند روایت متواتری که در آن آمده است: «مَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فِي النَّارِ»؛ «هر مقداری از شلوار که پایین‌تر از کعبین باشد، در آتش است»؛ با توجه به اینکه هیچ کس، هر اندازه هم متکبر باشد،

۱. مغازی الواقدي، ج ۲، ص ۵۵۱؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۸۲
۲. مغازی الواقدي، ج ۲، ص ۷۲۳؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۳، ص ۴۹۳

شلوار خود را پایین تر از روی پا قرار نمی دهد؛ چراکه در این صورت، شلوارش به زمین می مالد و آلوده می شود، بلکه نمی تواند راه برود و بر زمین می افتد؛ چنانکه در روایت ابو سعید خدری آمده است: «إِزْرَةُ الْمُؤْمِنِ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، فَمَا كَانَ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَلَا بَأْسَ، وَمَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ فَفِي النَّارِ»^۱؛ «شلوار مؤمن تا وسط ساق است، پس اگر تا کعبین برسد، اشکالی ندارد و هر چه پایین تر از کعبین باشد، در آتش است» و در روایت ابو هریره آمده است: «إِزْرَةُ الْمُؤْمِنِ إِلَى عَصَلَةِ سَاقِهِ، ثُمَّ إِلَى نِصْفِ سَاقِهِ، ثُمَّ إِلَى كَعْبِهِ، وَمَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فِي النَّارِ»^۲؛ «شلوار مؤمن تا عضله ی ساق اوست، سپس تا وسط ساق او، سپس تا کعب او و هر چیزی از شلوار که پایین تر از کعبین باشد، در آتش است»؛ با توجه به اینکه در هر دو روایت، «کعبین» را پایین تر از وسط ساق دانسته و چیزی که پایین تر از وسط ساق است، پایین ساق است، نه روی پا و در روایت براء بن عازب آمده است: «أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِعَصَلَةِ سَاقِي وَقَالَ: انْتِزِرْ إِلَى هَاهُنَا أَسْفَلَ مِنَ الْعَصَلَةِ، وَلَا حَقَّ لِلْإِزَارِ فِي الْكَعْبَيْنِ»^۳؛ «رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم عضله ی ساقم را گرفت و فرمود: شلوارت تا اینجا باشد پایین تر از عضله و برای شلوار حقی در کعبین نیست» و در روایت حذیفه آمده است: «أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِعَصَلَةِ سَاقِي، فَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ الْإِزَارِ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَهَذَا، وَطَاطَأَ قَبْضَةً، فَإِنْ أَبَيْتَ فَلَا حَقَّ لِلْإِزَارِ فِي الْكَعْبَيْنِ»^۴؛ «پیامبر صَلَّى الله عليه و آله و سلم عضله ی ساقم را گرفت و فرمود: جای شلوار اینجا است، پس اگر سر باز زدی، اینجا -و یک مشت پایین تر آمد- پس اگر سر باز زدی، شلوار را حقی در کعبین نیست» و در روایت عبیده بن خلف آمده است: «فَنَظَرْتُ إِلَى إِزَارِهِ، فَإِذَا فَوْقَ الْكَعْبَيْنِ وَتَحْتَ الْعَصَلَةِ»^۵؛ «به شلوار پیامبر نگاه کردم، پس دیدم که بالای کعبین و زیر عضله است»؛ با توجه به اینکه در هر سه روایت، «کعبین» را زیر عضله و پایین ساق دانسته و چیزی که زیر عضله و پایین ساق است، دو برآمدگی مچ است، نه یک برآمدگی روی پا و مانند روایت مشهوری که در آن آمده است: «إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمُخْرِمُ النَّعْلَيْنِ، فَلْيَلْبَسِ الْحُفَيْنِ،

۱ . أحادیث یزید بن أبی حبیب المصري، ص ۹؛ موطأ مالك (روایة یحیی)، ج ۲، ص ۹۱۴؛ حدیث علی بن حجر عن إسماعیل بن جعفر، ص ۳۶۱؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج ۳، ص ۶۷۴؛ مسند الحمیدی، ج ۲، ص ۸؛ مسند أحمد، ج ۱۷، ص ۴۸۶؛ سنن أبی داود، ج ۴، ص ۵۹؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۸، ص ۴۳۹؛ مستخرج أبی عوانة، ج ۱۶، ص ۶۳۵؛ معجم ابن المقرئ، ص ۱۲۷

۲ . حدیث علی بن حجر عن إسماعیل بن جعفر، ص ۳۰۷؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۸، ص ۴۳۷؛ فوائد ابن دحیم، الحدیث ۴۵

۳ . السنن الکبری للنسائی، ج ۸، ص ۴۲۹؛ معجم شیوخ ابن الأعرابی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ السادس من مشیخة ابن حیویه، ص ۱۳

۴ . مسند ابن الجعد، ص ۳۷۲؛ شرح السنة للبغوی، ج ۱۲، ص ۱۰

۵ . مسند أحمد، ج ۳۸، ص ۱۷۸

وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ^۱؛ «هرگاه محرم نعلین پیدا نکرد، باید خفّین به پا کند و آن را از زیر کعبین ببرد»؛ با توجه به اینکه «نعلین» پای پوشی مانند دمپایی (چپلق) است که کم یا زیاد روی پا را می پوشاند، ولی دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ را نمی پوشاند و «خفّین» پای پوشی مانند کفش است که روی پا و دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ را می پوشاند و از این رو، امر به بریدن «خفّین» از زیر «کعبین» برای آن است که مانند «نعلین» شود و این دالّ بر آن است که مراد از «کعبین» دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ است، نه یک برآمدگی موجود در وسط پا که اگر خفّین از زیر آن بریده شود، دیگر قابل استفاده نیست! به علاوه، در روایت طارق محاربی آمده است: **«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّ فِي سَوْقِ ذِي الْمَجَازِ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، وَأَبُو لَهَبٍ يَتَّبَعُهُ يَزِمِيهِ بِالْحِجَارَةِ، قَدْ أَدْمَى كَعْبَيْهِ وَعُزْقَوَيْهِ»**^۲؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که از بازار ذی المجاز می گذشت و می فرمود: «ای مردم، بگوئید که خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید» و ابو لهب در پشت سرش می آمد و او را سنگ می زد، به نحوی که کعبین و پاشنه های پای او خونی شده بود» و این دالّ بر آن است که «کعبین» در زمان پیامبر، بر دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ اطلاق می شد، نه بر یک برآمدگی موجود در وسط پا؛ چراکه ابو لهب از پشت سر به پیامبر سنگ می زد و سنگ در این حالت نمی توانست به روی پای او بخورد، بلکه می توانست به طرف راست و چپ مچ او بخورد؛ خصوصاً با توجه به اینکه نعلین کمابیش روی پا را می پوشاند و دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ مچ را بیرون می گذارد. همچنین، در روایت نعمان بن بشیر آمده است: **«أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ، وَاللَّهِ لَتُقِيمَنَّ صُفُوفَكُمْ، أَوْ لِيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»، فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يُلْزِقُ كَعْبَهُ بِكَعْبِ صَاحِبِهِ، وَمَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِهِ»**^۳؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (پیش از نماز جماعت) به مردم روی نمود و فرمود: صف های خود را مرتّب کنید، به خدا سوگند یا صف های خود را مرتّب می کنید، یا خداوند میان دل های تان اختلاف می اندازد، پس دیدم که هر کس کعب خود را به کعب نفر کناری و شانه ی خود را به شانه ی او می چسباند»

۱ . مسند أبي حنيفة (رواية الحصكفي)، الحديث ۶؛ مسند الشافعي، ص ۱۱۷؛ مسند أبي داود الطيالسي، ج ۳، ص ۳۴۹؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۳، ص ۳۲۵؛ مسند أحمد، ج ۸، ص ۲۲؛ مسند الدارمي، ج ۲، ص ۱۱۳۳؛ صحيح البخاري، ج ۱، ص ۳۹؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲؛ سنن أبي داود، ج ۲، ص ۱۶۵؛ سنن الترمذي، ج ۲، ص ۱۸۳؛ سنن النسائي، ج ۵، ص ۱۳۲.
 ۲ . مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۳۳۲؛ صحيح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۸۲؛ السيرة النبوية وأخبار الخلفاء من الثقات لابن حبان، ج ۱، ص ۸۳؛ سنن الدارقطني، ج ۳، ص ۴۶۲؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۵، ص ۱۸۴.
 ۳ . مسند أحمد، ج ۳۰، ص ۳۷۸؛ صحيح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۸۲؛ صحيح ابن حبان، ج ۲، ص ۴۰۱؛ سنن الدارقطني، ج ۲، ص ۲۸؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۱، ص ۲۲۸.



و در روایت سلمان فارسی آمده است: «لَمَّا سَأَلَ الْحَوَارِيُّونَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمُ الْمَائِدَةَ، قَامَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَصَفَّ يَدَيْنِ قَدَمَيْهِ، وَأَلْزَقَ الْكَعْبَ بِالْكَعْبِ، وَخَفَضَ بِرَأْسِهِ خَاشِعًا، وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»^۱؛ «هنگامی که حواریون از عیسی علیه السلام خواستند که خداوند برایشان مائده‌ای نازل کند، عیسی علیه السلام برخاست و دو پایش را جفت کرد و کعب را به کعب چسباند و سرش را با خشوع به زیر انداخت و فرمود: خدایا! برای ما مائده‌ای از آسمان نازل کن» و این دو روایت نیز دال بر آنند که «کعبین» در زمان پیامبر و اصحابش، بر دو برآمدگی موجود در طرف راست و چپ میج اطلاق می‌شد، نه یک برآمدگی موجود بر روی پا.

آری، در روایت میسرۀ از ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که کعب، روی پاست^۲ و شیعه با استناد به همین روایت، کعب را برآمدگی روی پا دانسته است، در حالی که این روایت از یک سو ثابت نیست؛ چراکه خبر واحد است و از سوی دیگر صراحتی در دیدگاه شیعه ندارد؛ چراکه در آن از «روی پا» یاد شده، نه «برآمدگی روی پا» و «روی پا» شامل مفصل هم می‌شود و از روایات دیگر دانسته می‌شود که مراد از آن مفصل بوده؛ چنانکه در روایت زرارة و بُکیر از ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است: «قُلْنَا: أَيْنَ الْكَعْبَانِ؟ قَالَ: هَاهُنَا، يَعْنِي الْمَفْصِلَ دُونَ عَظْمِ السَّاقِ، فَقُلْنَا: هَذَا مَا هُوَ؟ فَقَالَ: هَذَا مِنْ عَظْمِ السَّاقِ»^۳؛ «گفتیم: دو کعب کجا هستند؟ فرمود: اینجا، یعنی مفصل در پایین استخوان ساق، گفتیم: این (دو برآمدگی در راست و چپ میج) چیست؟ فرمود: این از استخوان ساق است» و در روایت قاسم بن فضل حدانی آمده است: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَيْنَ الْكَعْبَيْنِ؟ فَقَالَ: هَاهُنَا، فَقَالَ: هَذَا رَأْسُ السَّاقِ، وَلَكِنَّ الْكَعْبَيْنِ هُمَا عِنْدَ الْمَفْصِلِ»^۴؛ «ابو جعفر باقر فرمود: کعبین کجاست؟ پس مردم گفتند: اینجا (یعنی دو برآمدگی در راست و چپ میج)، فرمود: این سر ساق است و کعبین نزد مفصل است». این دو روایت آشکار می‌کنند که منظور ابو جعفر باقر علیه السلام در روایت میسرۀ، مفصل بوده است، نه برآمدگی روی پا، بلکه به نظر می‌رسد که هر سه روایت، یک قضیه را حکایت کرده‌اند و تفاوت‌شان تنها در تعبیر است و این نکته‌ی مهمی است که شماری از عالمان شیعه مانند ابن مطهر حلّی (د. ۷۲۶ق)^۵،

۱. تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۲۴۵؛ الفوائد الشهير بالغيلانيات لأبي بكر الشافعي، ج ۲، ص ۸۲۲؛ العظمة لأبي الشيخ الأصبهاني، ج ۵، ص ۱۵۳۴؛ فنون العجائب لأبي سعيد النقاش، ص ۹۹.
 ۲. بنگرید به: الکافي للكليني، ج ۳، ص ۲۷؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج ۱، ص ۷۵.
 ۳. تفسیر العياشي، ج ۱، ص ۲۹۹؛ الکافي للكليني، ج ۳، ص ۲۶؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج ۱، ص ۷۶.
 ۴. تفسیر الطبري، ج ۱۰، ص ۸۰.
 ۵. بنگرید به: مختلف الشيعة لابن مطهر الحلّي، ج ۱، ص ۲۹۳.

شیخ بهائی (د. ۱۰۳۱ ق)^۱ و فیض کاشانی (د. ۱۰۹۱ ق)^۲ متوجه آن شده‌اند و کوشیده‌اند که سایر عالمان شیعه را متوجه آن کنند، ولی با مخالفت شدید آن‌ها مواجه شده‌اند؛ چراکه به زعم آن‌ها، روایت میسرة صراحت دارد و علاوه بر آن، در روایت احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام نیز آمده است: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْقَدَمَيْنِ، كَيْفَ هُوَ؟ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى الْأَصَابِعِ، فَمَسَحَهَا إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ»^۳؛ «از او درباره‌ی مسح بر پاها پرسیدم که چگونه است؟ پس کف دستش را بر روی انگشتانش گذاشت، پس پایش را تا کعبین به روی پا مسح کرد» و این صریح در آن است که کعبین روی پا است، در حالی که چنین نیست؛ چراکه از یک سو این روایت در منبعی قدیمی‌تر، بدون «إِلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ»؛ «به روی پا» آمده^۴، چنانکه گویی عبارت مذکور به آن اضافه شده است و از سوی دیگر، «إِلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ»؛ «به روی پا» می‌تواند در مقام بیان این نکته باشد که مسح تا کعبین، از روی پا انجام می‌شود، نه از زیر پا و با این وصف، صراحتی در آن وجود ندارد. تنها روایتی که می‌توان آن را صریح دانست، روایت غالب بن هذیل از ابو جعفر باقر علیه السلام است که در آن آمده: «الْكَعْبُ وَسَطُ الْقَدَمِ»^۵؛ «کعب، وسط پا است»، در حالی که عالمان شیعه به آن استناد نکرده‌اند؛ چراکه با وجود اهتمامشان به نقل آراء و اقوال اهل بیت، در هیچ یک از کتب آنان نیامده و تنها در کتاب مسائل حرب کرمانی (د. ۲۸۰ ق) وارد شده که از عالمان اهل سنت است و از این رو، به احتمال زیاد تحریف شده است و به همان روایت شیعه از ابو جعفر باقر علیه السلام باز می‌گردد که کعب را روی پا یعنی مفصل دانسته است؛ خصوصاً با توجه به اینکه غالب بن هذیل، با وجود تشیع، نزد شیعه مجهول الحال است و ثقة محسوب نمی‌شود و با این وصف، بعید نیست که در نقل روایت، دچار اشتباه شده باشد.

از اینجا دانسته می‌شود که روایات شیعه، با دیدگاه شیعه سازگار نیستند، در حالی که با دیدگاه مشهور قابل جمعند؛ چراکه ممکن است مراد آن‌ها، آنجا که از مفصل سخن گفته‌اند، عدم وجوب مسح «کعبین» باشد؛ خواه از این جهت که «إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ «تا دو برآمدگی» در آیه‌ی وضو، شامل خود دو برآمدگی نمی‌شود؛ چنانکه در آیه‌ی «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»^۶؛

۱. بنگرید به: مشرق الشمسين وإكسیر السعادتین للبهائی، ص ۲۸۴.

۲. بنگرید به: مفاتیح الشرائع للفیض الكاشانی، ج ۱، ص ۴۶.

۳. الكافي للكلینی، ج ۳، ص ۳۰؛ الإستبصار للطوسی، ج ۱، ص ۶۲.

۴. بنگرید به: قرب الإسناد للحمیری، ص ۳۶۸.

۵. مسائل حرب الكرمانی (كتاب الطهارة)، ص ۳۷۵.

۶. البقرة / ۱۸۷.

«سپس روزه را تا شب ادامه دهید»، خود شب داخل در روزه نیست و با این وصف، مسح پا تا قبل از دو برآمدگی، یعنی تا مفصل، کفایت می‌کند و خواه از این جهت که **«أَرْجُلُكُمْ»**؛ «پاهای تان»، عطف به **«بِرُؤُوسِكُمْ»**؛ «بر سرهای تان» است و با توجه به حرف «باء»، مسح بخشی از پا بین سرانگشتان تا دو برآمدگی کافی است و مسح خود دو برآمدگی واجب نیست؛ چنانکه در روایت زرارة و بکیر از ابو جعفر باقر علیه السلام به این نکته تصریح شده و آمده است: **«إِذَا مَسَحَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِهِ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ قَدَمَيْهِ مَا بَيْنَ الْكَعْبَيْنِ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ فَقَدْ أَجَزَهُ»**؛ «هرگاه مقداری از سرش یا مقداری از جایی که بین دو برآمدگی تا سرانگشتان پاست را مسح کند، کافی است» و در روایت زرارة آمده است: **«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ: إِنَّ الْمَسْحَ بِنَعْصِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجْلَيْنِ؟ فَصَحَّكَ، ثُمَّ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»، فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوُجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ، ثُمَّ قَالَ: «وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ»، فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ: «بِرُؤُوسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِنَعْصِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ، ثُمَّ وَصَلَ الرَّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوُجْهِ فَقَالَ: «وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا»**؛ «به ابو جعفر باقر علیه السلام گفتم: آیا به من نمی‌گویی که از کجا دانستی و گفتمی که مسح بخشی از سر و بخشی از پاها کافی است؟ پس خندید و فرمود: برای اینکه خداوند می‌فرماید: «روی‌های خود را بشوید»، پس دانستیم که همه‌ی روی باید شسته شود، سپس فرمود: «و دست‌های تان را تا آرنج‌ها»، سپس تعبیر خود را تغییر داد و فرمود: «و به سرهای تان مسح کنید»؛ از اینکه فرمود: «به سرهای تان» دانستیم که مسح به بخشی از سر است، به خاطر «به»، سپس پاها را به سر عطف کرد، همان طور که دست‌ها را به روی عطف کرد، پس فرمود: «و به پاهای تان تا دو برآمدگی»، پس چون پاها را به سر عطف کرد، دانستیم که مسح به بخشی از آنهاست». از اینجا دانسته می‌شود که ذکر مفصل در روایات اهل بیت، می‌توانسته از این باب باشد که مسح پا تا آن کافی است، نه از این باب که آن همان کعب است و اگر به آن کعب گفته شده، توسعاً و مجازاً به اعتبار مجاورت آن با کعب بوده است؛ مانند سخن خداوند که فرموده است: **«وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»**؛ «از شهری که در آن بودیم سؤال کن»، در حالی که مراد، خود شهر نیست، بل اهل شهر است که به اعتبار سکونت‌شان در آن، شهر نامیده شده‌اند.

۱. الکافی للکلینی، ج ۳، ص ۲۶؛ تهذیب الأحکام للطوسی، ج ۱، ص ۷۶

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ الکافی للکلینی، ج ۳، ص ۳۰؛ دعائم الإسلام لابن حیون، ج ۱، ص ۱۰۹؛ من لا یحضره الفقیه لابن بابویه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تهذیب الأحکام للطوسی، ج ۱، ص ۶۱

۳. یوسف / ۸۲

گواه این، روایات دیگری از اهل بیت است که به وضوح دلالت دارند بر اینکه کعب، برآمدگی روی پا نیست، بلکه برآمدگی موجود در دو طرف مچ است؛ مانند روایت لیث بن ابی سلیم که در آن آمده است: «حَدَّثَنِي الْخَيَّاطُ الَّذِي قَطَعَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَمِيصًا، قَالَ: قُلْتُ: أَجْعَلُهُ عَلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَأَجْعَلُهُ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ؟ فَقَالَ: مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فِي النَّارِ»^۱؛ «خیاطی که برای حسین بن علی پیراهنی دوخته بود من را حدیث کرد، گفت: به او گفتم: آیا بلندی آن را تا روی پا قرار دهم؟ فرمود: نه، گفتم: پس تا زیر کعبین قرار دهم؟ فرمود: چیزی که زیر کعبین باشد، در آتش است»؛ زیرا صریح در آن است که کعبین بر روی پا نیست، بلکه بالاتر از آن و بالاتر از مفصل قرار دارد، یعنی در مچ و مانند روایت غیاث بن ابراهیم از ابو عبد الله صادق علیه السلام که در آن آمده است: «قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي سَبِيلِ وَادِي مَهْزُورٍ أَنْ يَحْبَسَ الْأَعْلَى عَلَى الْأَسْفَلِ، لِلنَّخْلِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَلِلزَّرْعِ إِلَى الشَّرَاكَيْنِ، ثُمَّ يُرْسِلُ الْمَاءَ إِلَى أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ، لِلزَّرْعِ إِلَى الشَّرَاكِ، وَلِلنَّخْلِ إِلَى الْكَعْبِ»^۲؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سیل وادی مهزور حکم داد که صاحب زمین بالادست، آب را برای نخل تا کعبین و برای زراعت تا جای بند کفش نگاه دارد و سپس برای صاحب زمین پایین دست رها کند، برای زراعت تا جای بند کفش و برای نخل تا کعب»؛ زیرا صریح در آن است که «کعب»، چیزی غیر از جای بند کفش است و جای بند کفش، همان برآمدگی روی پاست و با این وصف، «کعبین» چیزی غیر از برآمدگی روی پاست که در جایی بالاتر از آن قرار دارد، یعنی در مچ. عجیب است که شیعه، این روایات صریح را نادیده یا نادیده گرفته است!

ششم اینکه مقتضای احتیاط، مسح پا تا دو برآمدگی موجود در مچ است؛ چراکه هر کس این کار را انجام دهد، قطعاً امر خداوند را اطاعت کرده است، چه مراد از «کعبین» دو برآمدگی موجود در مچ باشد و چه یک برآمدگی موجود بر روی پا؛ با توجه به آنکه با این کار، هر دو را مسح کرده است، ولی هر کس تا یک برآمدگی موجود بر روی پا مسح کند، ممکن است که امر خداوند را اطاعت نکرده باشد و این خطر بزرگی است که عقل به دوری از آن حکم می‌کند؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنِ الْمَسْحِ بِالرَّجْلِ، أَهْوَى إِلَى وَسْطِ الْقَدَمِ، أَمْ إِلَى قُبَّتَيْ السَّاقِ؟ فَقَالَ: امْسَحْ إِلَى قُبَّتَيْ السَّاقِ، أَتُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ النَّارَ لِأَرْبَعَةِ أَصَابِعٍ؟!»

۱. المعجم الكبير للطبراني، ج ۳، ص ۱۰۰

۲. الكافي للكليني، ج ۵، ص ۲۷۸؛ من لا يحضره الفقيه لابن بابويه، ج ۳، ص ۹۹؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج ۷، ص ۱۴۰

«از منصور درباره‌ی مسح بر پا پرسیدم که آیا تا وسط پاست، یا تا دو برآمدگی ساق؟ پس فرمود: تا دو برآمدگی ساق مسح کن، آیا می‌خواهی که به خاطر چهار انگشت به دوزخ بروی؟!»

بنا بر این دلایل روشن عقلی و شرعی، مسح پاها تا دو برآمدگی موجود در راست و چپ مچ واجب است و آن به این صورت قابل انجام است که کف دست، بر روی انگشتان پا گذاشته و تا مفصل کشیده شود و سپس بدون اینکه از روی پا برداشته شود، با انگشت شصت، برآمدگی داخلی مچ و با چهار انگشت دیگر، برآمدگی بیرونی مچ مسح شود؛ چنانکه در روایت احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام آمده است: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْقَدَمَيْنِ، كَيْفَ هُوَ؟ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى الْأَصَابِعِ، فَمَسَحَهَا إِلَى الْكَعْبَيْنِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَالَ بِأَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِهِ هَكَذَا، قَالَ: لَا، إِلَّا بِكَفِّهِ»^۱؛ «از او درباره‌ی مسح بر پاها پرسیدم که چگونه انجام می‌شود؟ پس کف دستش را بر روی انگشتانش گذاشت و آن را تا دو برآمدگی کشید، پس گفتم: فدایت شوم، اگر کسی با دو انگشت خود این کار را انجام دهد، درست است؟ فرمود: نه، مگر با همه‌ی کف دستش».

تعليقات

پرسش‌ها و پاسخ‌های فرعی

نویسنده: علی

پرسش فرعی ۱

با توجه به توضیحات فوق، آیا مسح مقداری از پا از سر انگشتان تا مفصل یا یکی از دو برآمدگی کافی است، یا حتماً باید از سر انگشتان تا هر دو برآمدگی مسح شود؟

تاریخ: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵

پاسخ به پرسش فرعی ۱

شکی نیست که مسح پا از سر انگشتان تا هر دو برآمدگی به طور کامل بهتر است و بهتر است که دو برآمدگی هم مسح شوند، ولی با توجه به حرف «باء» در «بِرْءُوسِكُمْ» و احتمال مجرور بودن «أَزْجَلِكُمْ» در آیه‌ی وضو، یقین به وجوب این کار حاصل نمی‌شود و اصل هم عدم وجوب است، تا آن گاه که یقین به وجوب حاصل شود و از این رو، اگر کسی از سر برخی انگشتان پا تا یکی از دو برآمدگی یا تا مفصل که بین دو برآمدگی است را مسح کند، گناهی بر او نیست ان شاء الله؛

۱. قرب الإنسان للحميري، ص ۳۶۸

چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: الْكَعْبَانِ النَّاتِيَانِ فِي أَصْلِ السَّاقِ، قُلْتُ: إِنَّهُمْ يَمْسَحُونَ إِلَى الْمَفْصَلِ، قَالَ: أَلَيْسَ الْمَفْصَلُ بَيْنَهُمَا؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَقَدْ تَمَلَّصُوا، وَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ رَضِيَ بِالْمَسْحِ عَلَى بَعْضِ الرَّجْلَيْنِ لَكَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ، قُلْتُ: لِمَكَانِ الْبَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ يُفِيدُ التَّبْعِيضَ؟ قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ﴾^۱، وَإِنَّمَا أَخَذَ مُقَدِّمَ رَأْسِهِ»؛ «شنیدم منصور می فرماید: کعبین دو برآمدگی در پایین ساق هستند، گفتم: آن‌ها (یعنی بسیاری از شیعیان) تا مفصل مسح می‌کنند، فرمود: مگر نه اینکه مفصل بین آن دو است؟ گفتم: چرا، فرمود: پس جان به در برده‌اند و اگر نه این بود که خداوند به مسح مقداری از پا رضایت داده است، هلاک شده بودند، گفتم: به خاطر حرف باء؟ فرمود: آری، گفتم: چه دلیلی هست بر اینکه دلالت بر یک مقدار می‌کند؟ فرمود: سخن خداوند که فرموده است: «(موسی) سر برادرش را گرفت و او را به سوی خود کشید» (با حرف باء)، در حالی که تنها جلوی سر او را گرفت».



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر معصوم‌ها شیعی خراسانی
مجلس خبرگان رهبری

